

مطالعه موردی القاعده:

نقش جهانی شدن در گسترش بنیادگرایی دینی

مریم جوان شهرکی*

چکیده

داده‌های مختلف نشان می‌دهند که از دهه ۱۹۷۰ به بعد خاص‌گرایی فرهنگی به طور عام و بنیادگرایی دینی به طور خاص بسیار گسترده و افزوده شده‌اند. به بیان دیگر در این دوره انسان‌های بیشتری با الهام از ایدئولوژی‌های احیای دینی و عموماً بنیادگرایانه افراطی بسیج شده‌اند. بی‌شک در این تقابل، پتانسیل خشونت بسیار بالا می‌رود؛ تا جایی که توسل به هر وسیله‌ای از جمله اقدامات خشونت‌آمیز در راستای دفاع از ارزش‌ها مشروعیت می‌یابد و کنش‌های جمعی پرتنش و ستیزآمیز، سازماندهی منظم تروریستی پیدا کرده و به گسترش تروریسم تحت لوای توجیهات مذهبی می‌انجامد. با توجه به گستردگی دامنه خاص‌گرایی فرهنگی، در این پژوهش جریان بنیادگرایی مذهبی القاعده را به عنوان بارزترین مصداق خاص‌گرایی دینی در دهه‌های اخیر مطرح نموده و رابطه میان شکل‌گیری و گسترش مرزهای عملیاتی این جریان را با روند جهانی شدن بررسی می‌نماییم.

کلیدواژه‌ها:

بنیادگرایی، خاص‌گرایی فرهنگی، جهانی شدن، القاعده

* کارشناس ارشد علوم سیاسی، پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک.

برخی اندیشمندان سده نوزدهم، به ویژه فلاسفه و جامعه‌شناسانی مانند کانت و مارکس بر آن بودند که با گذشت زمان و تحول جوامع بشری، نقش و تاثیر خرده‌فرهنگ‌های مختلف همچون دین، ملیت و قومیت در زندگی اجتماعی کم‌رنگ شده است و یک جامعه جهانی بدون تمایزها و شکاف‌های اجتماعی - فرهنگی شکل خواهد گرفت. مارکسیست‌های قرن بیستم، فرهنگ را تابعی از طبقه و روابط طبقاتی پرتنش می‌دانستند و به همین ترتیب تردیدی نداشتند که در جامعه و جهانی بی‌طبقه، هویت‌هایی نظیر هویت دینی، محلی از اعراب نخواهند داشت. حتی لیبرال‌ها و نظریه‌پردازان نوسازی نیز اینگونه مصادیق فرهنگ را پدیده‌ای تاریخی قلمداد می‌کردند که در «پایان تاریخ»، پس از تکمیل مراحل نوسازی و توسعه، کم‌کم ناپدید خواهند شد.

به عبارت دیگر در پیش‌بینی خوش‌بینانه این اندیشمندان، جامعه آرمانی شکل گرفته، یا به تعبیر فرهنگ‌رجایی، به طرز گریزناپذیری آفریده شده است؛ که در آن انسان‌ها نه بر پایه علایق و تعلقات فرهنگی و دینی، که به حکم انسان بودن و منافع مشترک جهانی، هویتی

یکپارچه و عام می‌یابند.^۱

در این تعبیر، بنیادگرایی دینی تنها گونه‌ای از خاص‌گرایی فرهنگی است، که موج رو به گسترش آن، در قالب برابر نهاد (آنتی‌تز) جهانی شدن، ظهور نموده است. مصداق‌های خاص‌گرایی دینی را در انواع خیزش‌های قومی، مذهبی، جنبش‌هایی نظیر جنبش سبز و فمینیسم افراطی دهه‌های اخیر می‌توان رصد نمود. اساساً پیدایش هویت‌های جهانی نظیر جنبش‌های صلح سبز، حقوق بشر، الهیات رهایی‌بخش، از یکسو خود معلول شرایط جهانی هستند و از سوی دیگر در برابر جریان فراگیر یکسان‌سازی ادغام جهانی نیز مقاومت می‌کنند.

شرایطی که در دهه‌های پایانی قرن بیستم شاهد آن هستیم، بی‌تردید نه از افول هویت دینی، که از برجسته شدن و احیاء خرده‌فرهنگ‌هایی، از این دست حکایت دارد که برای احیاء هرچه بیشتر آموزه‌های هویتی خاص خود که به گفته گلنر، «تزد آنها یک حقیقت موجود و ارزشمند محسوب می‌شود، می‌کوشند.^۲

داده‌های مختلف نشان می‌دهند که از دهه ۱۹۷۰ به بعد، خاص‌گرایی فرهنگی به طور عام و بنیادگرایی دینی به طور خاص بسیار گسترده و افزوده شده‌اند. به بیان دیگر در

و بازاندیشی عمیق واقع گردیده است. از این رو حتی دیدگاه‌های انتقادی به جهانی شدن نیز، عمدتاً دغدغه‌های بخش معینی از جهان را نسبت به پیامدهای این روند سریع و رو به گسترش بازمی‌نمایاند.

فراگیر بودن پدیده جهانی شدن و تأثیرات گریزناپذیر آن بر جوامع مختلف، موجب راه‌یابی این مفهوم به عرصه‌های مطبوعاتی - سیاسی شده است، چنانکه در محافل و مراکز گوناگون تصمیم‌گیری‌های سیاسی، از جهانی شدن سخن به میان می‌آید و حتی در محکومیت آن تظاهرات خشونت‌باری برپا می‌شود. در چنین شرایطی هرگونه تعریفی از جهانی شدن، کم و بیش تحت تأثیر جبهه‌گیری‌های سیاسی - ایدئولوژیک خواهد بود و تأکید بر ارادی و آگاهانه بودن یا نبودن و به عبارت دیگر طرح (پروژه)* یا فرآیند (پروسه)** بودن جهانی شدن، نمونه برجسته چنین تأثیر ایدئولوژی‌هایی به شمار می‌آید.

افزون بر این دو عامل، نوپا بودن نظریه‌پردازی و مطالعات معطوف به جهانی شدن را هم می‌توان عامل مؤثر دیگری در ارائه تعاریف و مفهوم‌بندی‌های مبهم و متناقض از جهانی شدن به شمار آورد. گرچه در دهه‌های اخیر، به ویژه دهه نود، آثار

این دوره انسان‌های بیشتری با الهام از ایدئولوژی‌های احیاگر دینی و عموماً بنیادگرایانه افراطی بسیج شده‌اند. بی‌شک در این تقابل، پتانسیل خشونت بسیار بالا می‌رود؛ تا جایی که توسل به هر وسیله‌ای از جمله اقدامات خشونت‌آمیز در راستای دفاع از ارزش‌ها مشروعیت می‌یابد و کنش‌های جمعی پرتنش و ستیزآمیز، سازماندهی منظم تروریستی پیدا کرده و به گسترش تروریسم تحت لوای توجیهات مذهبی می‌انجامد. با توجه به گستردگی دامنه خاص‌گرایی فرهنگی، در این پژوهش، جریان بنیادگرایی مذهبی القاعده را به عنوان بارزترین مصداق خاص‌گرایی دینی در دهه‌های اخیر مطرح نموده و رابطه میان شکل‌گیری و گسترش مرزهای عملیاتی این جریان را با روند جهانی شدن بررسی می‌نماییم.

تعریف و مفهوم‌سازی جهانی شدن

پیش از ورود به بحث چیستی جهانی شدن، اشاره به این نکته ضروری است که تقریباً اکثر نظریه‌پردازانی که به بررسی و تعریف این روند پرداخته‌اند، دارای جایگاهی درون فرهنگ غربی هستند؛ به این معنا که جهانی شدن و تأثیرات ناشی از آن کمتر از جانب اندیشمندان بیرون از غرب مورد مذاقه

پرشماری در قالب کتاب و مقاله به علاقه‌مندان موضوع جهانی شدن عرضه شده است، اما نظریه‌پردازی در خصوص این پدیده قدمت چندانی ندارد.

تحت تأثیر چنین عواملی، تعریف‌های عرضه شده از جهانی شدن، تنوعی چشمگیر یافته‌اند: «فشرده‌گی جهان»، «وابسته‌تر شدن بخش‌های مختلف جهان»، «افزایش وابستگی و در هم تنیدگی جهانی»، «فرآیند غربی کردن و همگون‌سازی جهان»، «ادغام همه جنبه‌های اقتصادی در گستره‌ای جهانی»، «پهناتر شدن گسترده تأثیرپذیری و تأثیرگذاری کسب‌های اجتماعی»، «کاهش هزینه‌های تحمیل شده توسط فضا و زمان» و از این قبیل. البته در اینگونه تعاریف و مفهومی‌بندی‌های متنوع و متفاوت، محورها و عناصر مشترکی را هم می‌توان شناسایی کرد. اینکه جهانی شدن دقیقاً از چه تاریخی شروع شده است؟ در آراء افراد و نظریه‌پردازان مختلف، محل مناقشه است. اما آنچه در اغلب تعاریف عرضه شده آمده است، توصیف جهانی شدن فرآیندی تدریجی و پایدار می‌باشد که از گذشته‌های دور یا نزدیک آغاز شده و هنوز هم ادامه دارد، با این تفاوت که هرچه بر عمر آن افزوده می‌شود، تاب و گستره آن هم بسیار افزایش می‌یابد. به بیان

دیگر، گرچه اکثر نظریه‌پردازان، جدید بودن فرایند جهانی شدن را نمی‌پذیرند و تاریخی دست‌کم چندین ده ساله برای آن در نظر می‌گیرند، ولی بر سر تشدید بسیار چشمگیر آن در دهه‌های اخیر اتفاق نظر دارند و حتی عقیده دارند که نسل‌های آینده این فرآیند را به صورتی خواهند کرد. گسترده‌تر و پرشتاب‌تر تجربه (Al, Archer 1991: 131-44) به عنوان مثال محمد حسین رفیعی، شروع روند جهانی شدن را به ۳۰۰۰ سال پیش و دوره اسکندر مقدونی و فراعنه مصر مربوط می‌داند که امپراطوری‌ها قصد گسترش و جهان‌گشایی داشتند. برخی نیز شروع جهانی شدن را پیدایش ادیانی می‌دانند که داعیه جهانی شدن داشتند. یان آرت شولت، به ضیافت غیررسمی دکتر کلاوس شواب (Klaus Schwab)، در دهکده داووس سویس به سال ۱۹۷۰، به عنوان سرآغاز دوران مدرن جهانی شدن اشاره می‌کند.

تأکید بر افزایش بی‌سابقه ارتباطات و برخورد‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، ویژگی دیگر اکثر تعریف‌های جهانی شدن است. تقریباً در همه آثار مربوط به جهانی شدن، حجم بسیار زیاد ارتباطات در سطوح و عرصه‌های مختلف جامعه جهانی، ویژگی بخش فرآیند مورد نظر عنوان شده است. این

گیدنز (Giddens, 1991: 57) نیز در خصوص این ویژگی فرآیند جهانی شدن می‌گوید:

«بحث جهانی شدن و ماهیت آن و نیز معنای زندگی در یک دنیای جهانی‌تر و به هم وابسته‌تر، دو دوره را پشت سر گذاشته است. ساده‌ترین تعریف جهانی شدن «به هم وابستگی» است. زندگی کردن در یک دنیای جهانی‌تر یعنی زندگی در یک دنیای به هم وابسته‌تر که در آن رخدادهای یک سوی جهانی مستقیماً بر روی وقایع سوی دیگر جهان تأثیر می‌گذارد».

افزون بر اینها در اغلب تعاریف، جهانی شدن را نوعی فرآیند همگونی و همسانی فزاینده به شمار می‌آورند. افزایش و گسترش ارتباطی و به تبع آن تشدید ارتباطات، برخوردها، وابستگی‌ها و تأثیرپذیری‌ها در سطح جهانی، نوعی همگونی و همسانی جهانی پدید می‌آورد. برخی نظریه‌پردازان، فرآیند همگونی را گسترش تجدد به اقصی نقاط جهان و جهانگیر شدن ویژگی‌های محوری فرهنگ و تمدن غرب می‌دانند. (Clark, 1997:23)

نظریه‌پردازانی از این حد هم فراتر رفته، جهانی شدن را نوعی یک دست سازی اقتصادی، زیر نظر ایالات متحده آمریکا

توصیف می‌کنند. (والترز، ۷: ۱۳۷۹)

ارتباطات در برخی موارد آگاهانه و ارادی هستند و در مواردی دیگر ناآگاهانه، غیرارادی و گزیرناپذیر می‌باشند.

برقرارکنندگان چنین ارتباطهای پر شمار و گسترده هم شاید افراد، گروه‌ها، نهادها و دولت‌ها باشند. همچنین ناگفته نماند که میزان دخالت و شرکت در شبکه ارتباطات جهانی بر حسب افراد، گروه‌ها، قومیت‌ها، کشورها و قاره‌ها متفاوت است. به عبارت روشن‌تر، بسیاری از منافع جهانی شدن، خود جهانی نیستند.*

چنین حجمی از ارتباطات، بر افزایش وابستگی متقابل در عرصه جهانی دلالت دارند که تأکید بر آن، یکی دیگر از وجوه مشترک تعاریف‌های جهانی شدن است. از این دیدگاه، جهانی شدن معطوف به افزایش پیوندها و همبستگی‌های میان دولت‌ها و جوامع تشکیل‌دهنده نظام جهانی مدرن است. (Mc Grew, 1992: 23)

هاروی معتقد است: «جهانی شدن همان تراکم زمان و مکان است»؛ بدین ترتیب، هر اتفاقی در هر گوشه دنیا به سرعت به اطلاع همگان می‌رسد و عملاً زمان و مکان معنای خود را از دست داده است.

* جوان شهرکی، مریم. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران. ۱۳۸۴.

گرچه با توجه به آنچه پیش تر بیان شد، ارائه تعریفی جامع و مانع از جهانی شدن بسیار دشوار است، با این حال براساس وجوه مشترک نام برده، تعریفی از جهانی شدن عرضه می‌کنیم، که محور پژوهش حاضر می‌باشد:

«جهانی شدن عبارت است از فرآیند فشردگی فزاینده زمان و فضا که به واسطه آن مردم دنیا کم و بیش و به صورتی نسبتاً آگاهانه در جامعه جهانی واحد ادغام می‌شوند». به بیان دیگر جهانی شدن معطوف به فرآیندی است که در جریان آن فرد و جامعه در گستره‌ای جهانی با یکدیگر پیوند می‌خورند.

درباره تعریف مورد نظر نکاتی را باید بیان کرد. این تعریف، در واقع مبتنی بر تعاریف و دیدگاه‌های چند نظریه پرداز برجسته جهانی شدن است. محور بحث دیوید هاروی از جهان معاصر، مفهوم فشردگی زمانی/ فضایی است؛ گیدنز، پیامدهای اجتماعی این فشردگی را بررسی می‌کند؛ رابرتسن، عنصر آگاهی را نقطه عطفی در فرآیند طولانی مدت جهانی شدن می‌داند و مارتین آبرو هم جهانی شدن را شکل‌گیری یک جامعه جهانی در «عصر جهانی» به شمار می‌آورد.

(Albrow, 1996 Robertson, 1992;

Giddens, 1991; Harrey, 1989)

نکته بعدی تأکید بر فشردگی فضا و زمان یا به عبارتی نابودی فضا توسط زمان است که بر جنبه‌های مادی و عوامل زمینه‌ساز و تسهیل کننده فرآیند جهانی شدن دلالت دارد. فناوری‌ها و امکانات ارتباطی و پیشرفت‌های شگفت‌آور در این زمینه، از این لحاظ جایگاهی بسیار رفیع دارند و در اکثر نظریه‌ها و آثار مربوط به جهانی شدن مورد بررسی و تأکید قرار می‌گیرند. این عوامل تسهیل کننده و شتاب بخش، از آن رو اهمیتی مضاعف دارند که فرآیند جهانی شدن در دهه‌های اخیر را از تاریخ نسبتاً طولانی جهانی شدن متمایز می‌کنند.

در بخش دیگری از این تعریف، تدریجی، زمان‌مند و رو به گسترش بودن فرآیند جهانی شدن مدنظر قرار گرفته است. بنابر نظریه‌های موجود، جهانی شدن قدمتی چندین ده ساله و به روایتی چندین صدساله دارد، ولی در دهه‌های اخیر شتاب و گسترش چشمگیری یافته و پیش‌بینی می‌شود در سال‌ها و دهه‌های آینده حتی پرشتاب‌تر و گسترده‌تر شود. البته این افزایش تدریجی صرفاً به سرعت و گستره جهانی شدن محدود نمی‌شود و به تشدید یا تعمیق این فرآیند

در حوزه‌های مختلف هم معطوف است. (McGrew, 1992. 23)

این گسترش و تعمیق به هیچ روی همگون و برابر نیست و از قاره‌ای به قاره دیگر، از منطقه‌ای به منطقه دیگر، از کشوری به کشور دیگر و حتی از شهری به شهر دیگر تفاوت می‌کند. گرچه امروزه دور افتاده‌ترین مناطق جهان نیز فرآیند جهانی شدن را تجربه می‌کنند؛ یک شهر بزرگ آفریقایی نسبت به روستاهای کوچک یکی از ایالات آمریکا، به میزان ناچیزی در شبکه‌ها و جریان‌های جهانی ثروت، قدرت و اطلاعات ادغام شده است. واژه کم‌وبیش در تعریف مورد بحث به این جنبه از فرآیند جهانی شدن معطوف است.

این وجه از جهانی شدن را در کلام رابرت کپلن، به گونه‌ای عریان‌تر می‌توان دریافت. وی در صف نابرابری و ناهمگونی جهانی شدن می‌نویسد:

«به جهانی دو پاره شده پا می‌گذاریم. در بخشی از این جهان، آخرین انسان هگل و فوکویاما، تندرست و نیک خورده و نیک پرورده فناوری، ساکن شده است. در بخش دیگر - که بخش بزرگ‌تر است - نخستین انسان هابز ساکن است، محکوم به

زندگی مسکنت‌بار، درنده خویانه، تلخ و کوتاه. اگرچه فشار محیطی هر دو را تهدید می‌کند، که بی‌تردید آخرین انسان خواهد توانست بر آن چیره شود و نخستین انسان نه. (Kaplan, Foreign Affairs. 1998: 56)

افزون بر گسترش و تأثیر ناهمگون و نابرابر فرآیند جهانی شدن، میزان آگاهی از چنین فرآیندی نیز نسبی و نابرابر است. آگاهی از عضو یک «دهکده جهانی» بودن، وقوف بر سرنوشت مشترک جهانی و حساسیت نسبت به خطرات و تهدیدات جهان گستر، ویژگی‌بخش زندگی در جهان معاصر است و حتی نظریه‌پردازان، عنصر آگاهی را وجه تمایز مراحل متأخر فرآیند طولانی جهانی شدن به شمار می‌آورند. این آگاهی از تعلق به جامعه جهانی و دغدغه چنین تعلق، هم از لحاظ زمانی و تاریخی و هم از لحاظ مکانی، نسبی و نابرابر است. به طور کلی، آگاهی نسل کنونی از همبستگی و درهم تنیدگی جهانی بسیار بیشتر از آگاهی نسل گذشته است و احساس سرنوشت مشترک جهانی، از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است.

جهانی شدن و گسترش احساس ناامنی جهانی

شورای عالی پیش‌بینی آینده در وزارت

دفاع ایالات متحده آمریکا، سال گذشته با بهره‌گیری از نظرات ۲۰۰ کارشناس غیردولتی در سراسر جهان، گزارشی را منتشر کرد که براساس آن، ناامنی جهانی و تروریسم بین‌المللی بیش از آنکه در تهدیدهای واقعی و عینی ریشه داشته باشند، از حس ترس و سرگشتگی‌ای ناشی می‌شوند که جهانی شدن، با تغییرات سریع و پی‌درپی خود به همراه می‌آورد.

طبق این گزارش، گسترش شبکه‌های اطلاعاتی، که روبه‌روز بیشتر از دایره کنترل دولت‌ها خارج می‌شوند، به هم پیوستگی اقتصادهای کلان تجاری - مالی و سهولت برقراری روابط نامحدود مالی و اقتصادی و خدمات غیرقابل پیگیری اینترنت، از جمله پیامدهای آشکار جهانی شدن هستند که بسیاری از تشنجات سیاسی و درگیری‌های تروریستی را در مناطق مختلف جهان موجب می‌شوند و حس ناامنی فزاینده جهانی را دامن می‌زنند.

در این معنا، جهانی شدن نه تنها با تغییرات سریع و پیاپی خود نوعی حس ناامنی جهانی را گسترش می‌دهد، بلکه ابزار اقدام و فعلیت یافتن چنین تهدیدی را نیز در درون خود بازتولید می‌نماید.

تروریسم، نوعی عمل یا استراتژی اقدام است

و باید آن را بر همین اساس بررسی نمود. در غیر این صورت، با درهم آمیختن این پدیده با سایر عناصر خشونت که هیچ ارتباطی با هویت بنیادین آن ندارند موضوع مخدوش می‌شود. (فلمینگ و استول. ۲۰۰۲: ۳۹)

وقتی ماهیت تروریسم مشخص شد، می‌توان صفت‌های مقیدکننده‌ای به آن افزود تا چارچوب بحث روشن گردد. برای نمونه تروریسم ممکن است در اشکال مختلف: تروریسم «بین‌المللی»، «داخلی»، «دولتی» یا «سیاسی» باشد. هریک از این قیدها ویژگی‌هایی از قبیل شرکت کنندگان، محل وقوع، عاملان، یا انگیزه اعمال تروریستی را مشخص می‌سازد؛ اما اصل عمل، همواره یکی است. نکته مهم در این خصوص، نقش فزاینده جهانی شدن فرایندهای نوین، به عنوان عامل تسهیل‌کننده تروریسم جهانی است. گروه‌های تروریست (مانند بسیاری از واحدهای سیاسی، تجاری و تبهکاری)، به طور فزاینده از فناوری نوین برای تحقق

بخشیدن به بسیاری از اهداف سازمانی خود بهره می‌گیرند. (National Commission on Terrorism, op.cit: 12)

تفاوت‌های موجود میان تاکتیک‌های تروریستی متعارف و تاکتیک‌هایی که با استفاده از رایانه صورت می‌گیرد در سه نکته

خشونت‌آمیز، در آینده، موجب تشدید و افزایش ترس و وحشت در مخاطبان مورد نظر تروریست‌ها می‌گردد.

تروریسم جهانی ابزاری برای مبارزه با جهانی شدن

تروریسم جهانی به عنوان استراتژی اقدام گروه‌های رادیکال دینی نظیر القاعده، بروز عینی گونه‌ای از خاص‌گرایی فرهنگی است که خود نموده‌های گوناگون دارد و متغیرهای مختلف نیز در گسترش این پدیده دخیل هستند. مسئله هنگامی اهمیت بیشتر می‌یابد که به هم‌زمانی گسترش این پدیده - تروریسم - با فرآیند «کوچک‌تر شدن جهان به علت تحول و پیشرفت شگفتی‌آور فناوری ارتباطی و حمل و نقل» توجه کنیم.

بدون شک توجه به این فرآیند دیالکتیکی و پرتناقض پرشش‌آفرین است. چرا در دهه‌های اخیر بسیاری از جوامع جهان شاهد رشد و گسترش بنیادگرایی هویتی به طور عام و خشونت‌گرایی مذهبی به طور خاص بوده‌اند؟ مرور آثار پرشمار مربوط به گرایش‌ها و جنبش‌های مختلف مذهبی، حکایت از آن دارد که پژوهش‌گران برای تبیین علل خشونت‌گرایی و رادیکالیسم دینی به متغیرهایی مانند استعمار، امپریالیسم،

کلیدی خلاصه می‌شود:

آسان ساختن عملیات،
افزایش توان بالقوه،
و هرچه گمنام‌تر ماندن.

اقداماتی که با توسل به این شیوه انجام می‌شود به سهولت قابل کشف نیست و به آسانی نیز نمی‌توان با آنها مقابله کرد؛ و همین، تروریست‌ها را قادر می‌سازد که با استفاده از فناوری نوین، ساختارهای حمایتی ماندگاری ایجاد نمایند که به آنها در پیشبرد اهداف استراتژیکی و تاکتیکی‌شان کمک کند. این مهم با توسل به اقدامات ذیل انجام می‌شود:

- تبلیغات سیاسی (از جمله ارائه عمدی اطلاعات نادرست)؛
- عضوگیری؛
- تأمین مالی؛
- ایجاد ارتباطات و هماهنگی بین گروه‌ها و درون هر گروه؛
- جمع‌آوری اطلاعات.

اینترنت برای تروریست‌ها جذابیت مضاعف دارد زیرا این فناوری با فراهم آوردن بیشترین مخاطب برای مشاهده فعالیت‌های خشونت‌آمیز، موجب تکرار مضامین اصلی مبارزات آنها می‌شود و با یادآوری مکرر توانایی‌های بالقوه آنها برای توسل به اقدامات

مداخلات خارجی، تبعیض، تمرکز، نابرابری و ناکارآمدی نخبگان سیاسی اشاره می‌کنند.

گرچه تک‌تک این عوامل و متغیرها در شکل‌گیری و گسترش انواع گوناگونی از جنبش‌های رادیکال به طور عام و خشونت‌گرایی اسلامی به طور خاص، مؤثر بوده و هستند، اما این رابطه را به معنای کلی آن نمی‌توان با این متغیرها به خوبی توصیف و تبیین کرد.

به بیان روشن‌تر اگر بتوان همسانی‌های یک گرایش رادیکال دینی و رفتارهای مبتنی بر آن را به عنوان تلاشی برای خاص ماندن در قالب یک هویت دینی که در این پژوهش دین اسلام می‌باشد، در نظر گرفت، چنانکه پیشتر گفته شد بایستی بشوآن متغیر یا متغیرهای برابر نهاد این پدیده را هم مشخص نمود که در تضاد دیالکتیکی این دو با یکدیگر، ناگزیر پتانسیل ستیز و خشونت افزایش می‌یابد و گسترش خشونت سازمان‌یافته یا تروریسم از سنتز آنها بازتولید می‌شود.

از منظر مدافعان خاص‌گرایی فرهنگی، از جهانی شدن با اصطلاح جهانی‌سازی یاد می‌شود که اساساً تفاوتی با امپریالیسم قرن هجدهم و نوزدهم ندارد. به بیان روشن‌تر، جهانی‌سازی چیزی نیست مگر تشدید برخی

از تجلیات دیرپای امپریالیسم. (Fenton Jonior, 2000: 58)

براساس این رویکرد، جهانی‌سازی پروژه‌ای عامدانه و هدفمند است که از سوی فاعلانی معین با قصد بسط و گسترش حوزه منافع خود بر سایر بخش‌های جهان طراحی و سازماندهی شده است. در این راستا طبعاً جهانی‌سازی آنگونه که رابرتسون می‌گوید: «فرایند اجتناب‌ناپذیری نیست که بشریت آن را تجربه می‌کند بلکه اراده‌ای است معطوف به همگون‌سازی جهان. بنابراین بهتر است از جهانی کردن یا به عبارت درست‌تر، غربی کردن جهان سخن رانده شود. جهانی شدن نه یک فرآیند تابع نیروهای ساختاری و غیرارادی، بلکه نوعی تحمیل فرهنگ غرب بر جهان غیرغربی است که توسط عوامل و اراده‌های اقتصادی - سیاسی نیرومند انجام می‌شود».

در این طیف از نظریات، عمدتاً دیدگاه‌های دو دسته نظریه‌پردازان چپ افراطی و راست افراطی مشهود می‌باشد که از میان آنها می‌توان مرنیسی، اسکلیپر، هال، لوکان، ادوارد سعید و ریتزر را نام برد.^۴

ادوارد سعید، دیگر نظریه‌پرداز امپریالیسم، معتقد است غرب به واسطه گفتمان‌های قدرت و غیرسازی، دست اندرکار نوعی

بیشتر و شدیدتر از عناصر دیگر جهانگیر می‌شود، نوعی فرهنگ مصرفی متناسب با نظام سرمایه‌داری است. پس فرآیند جهانی شدن فرهنگی، تابعی از فرآیند جهانی شدن اقتصادی یا نظام جهانی سرمایه‌داری است.

اقتصادی شدن فرهنگ و جریان جهانگیر فرهنگ مصرفی، الگوها و روش‌های هویت‌یابی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. فرآیند جهانی شدن فرهنگی در حالی که همه مرزهای فرهنگی را تخریب می‌کند و عناصر هویت‌بخش را به چالش می‌طلبد، مصرف را به منبع اصلی هویت و انفکاک اجتماعی تبدیل می‌کند. جرج ریترز، تحت عنوان پدیده مک دونالدیزاسیون از این روند نام می‌برد. به عقیده ریترز این فرآیند نشانه گسترش عقلانیت در زندگی اجتماعی است. به هر حال می‌توان گفت که فرآیند مک دونالدیزاسیون از نوعی فرآیند همگونی فرهنگ جهان است که به واسطه گسترش آداب و رسوم واحد در بسیاری از نهادها و سازمان‌های اجتماعی زندگی کنونی، رسوخ کرده است. (Ritze, 1993: 298)

گذشته از این، فرآیند جهانی سازی دو عامل مهم هویت‌ساز دیگر یعنی زمان و مکان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، افراد هنگامی خود را دارای هویت و زندگی معنادار

امپریالیسم و استعمار همه‌جانبه است. جهانی‌سازی صرفاً ادامه همان روند استعماری است؛ با این تفاوت که حرکت جهانی سرمایه و به ویژه سرمایه مالی شتاب بیشتری یافته است. سرمایه مالی با وسایل الکترونیکی، آزادانه در میان کشورها حرکت می‌کند و این تحرک، تغییراتی به راستی جهانی در نرخ مبادله، نرخ بهره و قیمت سهام ایجاد می‌کند.

جهانی‌سازی، منافع عوامل آزادسازی اقتصادی تنظیم شده را برتر از منافع دولت و جامعه قرار می‌دهد. این بدان معنا نیست که جهانی‌سازی فرآیندی خطی است. بلکه در واقع فرآیندی دیالکتیکی است که تمامیت متناقضی را ایجاد می‌کند. اینکه چرا جهانی‌سازی با دعاوی جهانشمولی خود، موجب تناقض می‌گردد، ریشه در ذات اقتصاد سیاسی کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) دارد.

(Friedman, 1995: 98)

نقش تعیین‌کننده صنایع فرهنگی غرب در فرآیند جهانی شدن، بر جایگاه مهم اقتصاد در عرصه فرهنگ دلالت دارد. به بیان دیگر، گرچه گسترش فرهنگ غربی در جهان دربرگیرنده فراگیر شدن عناصر مختلف تجدد غربی است؛ اما می‌توان گفت از میان مجموعه عناصر ویژگی‌بخش تجدد، آنچه

می‌دانند که نیاز آنها به تداوم، ثبات، تمایز، همانندی با اجتماع، برتری و امر مطلق به اندازه قابل قبولی تأمین شود. حصول هویت و معنا در شرایطی ممکن است که افراد احساس کنند ثبات و تداوم دارند و در عین تمایز بودن از انسان‌های دیگر، با برخی از آنها همانند و همبسته بوده و دارای نظام معنایی مطلق و حتی برتر هستند.

در جامعه سنتی، پیوند تنگاتنگ فضا و فرهنگ با مکان یا محل و سرزمین معین، این نیازهای هویتی را به خوبی تأمین می‌کرد و انسان‌ها درون دنیاهای اجتماعی کوچک، محدود، پایدار و منسجم خود به هویت و معنای مورد نیاز خود به آسانی دست می‌یافتند؛ اما فرآیند جهانی شدن با پاره کردن این پیوندها و نفوذپذیر کردن و فروریختن مرزهای مختلف زندگی اجتماعی، آن دنیاهای را به شدت متزلزل و حتی نابود کرد. تحت تأثیر این دگرگونی‌های بنیادی، امکان هویت‌یابی سنتی بسیار کاهش یافت و نوعی بحران معنا و هویت پدیدار شد.

تعدد مرجع‌های اجتماعی نیز هویت‌سازی سنتی را دشوار می‌کند. در جوامع سنتی، انسان‌ها معمولاً در واحدهای اجتماعی کوچک ولی منسجم قرار می‌گرفتند و در چارچوب آن واحد هویت می‌یافتند؛ اما

فرآیند جهانی شدن، فضای اجتماعی و امکان هویت‌یابی در چارچوب واحدهای محدود و معین اجتماعی مانند کشور را بسیار کاهش می‌دهد. (Albrow, 1998: 258)

بدین ترتیب، جهانی‌سازی، عناصر هویت‌ساز و معنابخش زندگی سنتی را یکی پس از دیگری تخریب می‌کند و فرومی‌پاشد تا یک الگوی هویتی جهانی را جایگزین آن سازد. بی‌گمان چنین فرآیند همگونی، جهان و زندگی اجتماعی را با نوعی احساس سردرگمی، دلواپسی، اضطراب، ناامنی و ترس همراه می‌کند. در واکنش به این بحران، بازسازی روایت تاریخی خاص و تأکید بر چنین روایتی در مواجهه با الگوی همگونی جهانی‌سازی صورت می‌پذیرد. این تاریخ معمولاً تاریخ درخشان قوم، نژاد و امتی است که از گذشته‌های بسیار دور در سرزمینی معین سکونت داشته و اصالت و برتری خود را همواره حفظ کرده است. انسان‌هایی که در دنیای کنونی خود، همزمانی و غیرتاریخی شدن را تجربه می‌کنند و می‌کوشند تا با توسل به چنین روایت‌هایی، حافظه تاریخی خود را فراخوانند و بر اضطراب و ناامنی ناشی از احساس عدم تداوم غلبه کنند. (Castells, 2000: 27)

جهانی شدن در دنیای معاصر، پیش روی ماست. رابطه معنادار و تأکید بر تقال و تعامل میان این دو پدیده - جهانی شدن و رادیکالیسم دینی - می‌تواند خود موضوع مستقل بحثی دیگر باشد.

بنیادگرایی دینی، واکنشی خاص گرایانه در برابر روند ادغام جهانی

بنیادگرایی دینی، به معنای کوشش برای احیای ارزش‌های مذهبی، در مقابل ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های مدرن، واکنش عمومی و سراسری در قرن بیستم میلادی بوده و در فرهنگ‌های مذهبی گوناگون اعم از مسیحی، یهودی و اسلامی، پدیدار شده است. چنان‌که گفتیم، اساساً میان محافظه‌کاری و مذهب، پیوندی محکم وجود دارد؛ اما این رابطه میان محافظه‌کاری به منزله ایدئولوژی یا آگاهی سیاسی و بنیادگرایی مذهبی ابعادی جدید پیدا می‌کند.

لارنس، در تعریف بنیادگرایان مذهبی می‌گوید: آنان می‌کوشند آنچه را که در گذشته تاریخ‌شان ارزشمند بوده احیا کنند تا با وجوه نامطلوب عصر جدید مقابله کنند» (B. Lawrence, 1990: 17).

ایدئولوژی‌های خاص‌گرا، با توسل مجدد به منابع هویت‌ساز، نسبتی در پاسخ به نیازهای هویتی انسان‌های دچار بحران هویت و معنا نه‌تنها گذشته را به حال پیوند می‌زنند، بلکه بر تداوم زمانی در آینده نیز تأکید می‌کنند. بر این اساس چشم‌اندازی کاملاً روشن و امیدوارکننده از آینده ترسیم می‌شود و از برتری، پیروزی و بهره‌وری نهایی قوم، ملت، امت و نژادی خاص سخن به میان می‌آید و تحقق و احیاء عظمت و برتری از دست رفته این یوتوپیاها در آینده دور یا نزدیک ادعا می‌شود.

به بیان روشن‌تر، فرآیند جهانی شدن با تهدید و تخریب مبانی هویت‌های ملی، هویت‌سازی نسبتی را بسیار دشوار و حتی ناممکن می‌کند. بنابراین نوعی بحران هویت و معنا پدید می‌آید و بازسازی هویت گریزناپذیر می‌شود. در این شرایط بحرانی، برخی افراد و گروه‌ها نظیر بنیادگرایان می‌کوشند با توسل به منابع و شرایط نسبتی هویت‌ساز، خویشتن را بازسازی کنند و افراد دچار بحران هویت و معنا را برای مقاومت در برابر جهانی‌سازی و همگونی الگویی منضم به آن، جذب و بسیج نمایند. پدیده بنیادگرایی دینی، به عنوان مهم‌ترین جریان رفلکسیو در تقابل و تعامل با مدرنیته و

بدین‌سان بنیادگرایی مذهبی، همچون گرایش عمومی محافظه‌کاری، شورشی بر مدرنیته و میراث روشنگری غرب بوده است. بنیادگرایان در همه مذاهب می‌کوشند با اعاده تبیین‌های مطلق، به مقابله با نسبی‌گرایی عصر مدرن برخیزند. بنیادگرایی ضد اصول مدرنیته (یعنی فردگرایی، عقل‌گرایی، دنیاگرایی، آزادی، تساهل، دموکراسی، تکثرگرایی، انسان‌مداری، نسبی‌گرایی)، بوده است؛ در عوض از گرایش‌های رمانتیک غیرعقلی، مطلق‌انگاری ارزشی، جمع‌گرایی (در مقابل فردگرایی)، نخبه‌گرایی (در اشکال مختلف آن)، ترکیب مذهب و سیاست، انضباط اجتماعی، اقتدارگرایی، حصر فرهنگی و نظارت اخلاقی بر جامعه حمایت کرده است. بدین‌سان، بنیادگرایی مذهبی، جزیی از جریان عمومی ضد روشنگری است که در وضع تاریخی خاصی به صورت انقلاب محافظه‌کارانه یا رادیکالیسم راست‌گرایانه هم بروز کرده و حتی گاه در قالب جنبشی انقلابی، جامعه آرمانی خاص خود را تصویر کرده است. این وضعیت را با کمی تسامح در میان پیروان تمامی ادیان و به ویژه پیروان ادیان اسلام، مسیحیت و یهودیت می‌توان در دوره‌هایی معین از تاریخ سراغ گرفت.

القاعده: نقطه پیوند میان جهانی شدن، تروریسم و بنیادگرایی دینی

در ادامه این بحث، جنبش رادیکال تروریستی القاعده را به عنوان مصداق پیوند میان سه متغیر این پژوهش، یعنی جهانی شدن، تروریسم جهانی و بنیادگرایی اسلامی بررسی می‌نماییم. هسته اصلی القاعده بین سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۹ در کشور افغانستان شکل می‌گیرد و در آن مصریان نقش قاطعی ایفا می‌کردند. القاعده در آغاز کار خود، گونه‌ای حلقه برادری یا اخوت بین رزمندگان سابق در افغانستان بود که بیشتر از طریق پیوندهای شخصی، مشخص و قابل درک ایجاد شده بود. ضدآمریکایی شدن این بنیادگرایی در سال ۹۱ - ۱۹۹۰، در طی جنگ دوم خلیج فارس روی داد. در طی و بعد از این دوران، رادیکالیسم ضدآمریکایی در خاورمیانه شکل ملموسی به خود گرفت و اگر دقت نماییم، حاکی از پدیداری شکافی بین اسلام سیاسی (مثلاً در مورد ایران) و بنیادگرایی اسلامی مسلح و رادیکال بود.

در این زمان شکل جدیدی از خشونت در جهان اسلام روی نمود که کاملاً از تروریسم دولتی یا شورش‌های اسلام‌گرا

اسلامی - انقلابی گذشته بودند. آنها تنها و منزوی، بدون ارتباطات جمعی قابل ذکر بودند. آنها در حالی به سربازی گرفته می‌شدند که به نظر می‌رسید در حال طی کردن یک دوره گذار مشخص هستند: «بازگشت به آنچه که خود آن را اسلام راستین می‌انگاشتند.» (Gipplin, 2002: 49) به اذعان همه محافل جهان، حمله به برج‌های تجارت جهانی در نیویورک، اقدامی بسیار شگفت‌انگیز بود. یکی از ابعاد این شگفتی آن است که این حرکت، برخلاف تدارکات قبلی، فاقد هرگونه استراتژی سیاسی‌ای بود که در بن این اقدامات نهفته باشد. در آخرین تحلیل، این بدان معناست که هیچ راه گفتگویی با این بنیادگرایان وجود ندارد، زیرا آنان تقاضایی ندارند. این اقدام بیشتر به تحرک نمادینی شبیه است که گویی می‌خواهد از حضور یک فاجعه عظیم و سخت بگوید. همچنین، برخلاف تحرکات قبلی بنیادگرایان، هیچ دولتی در پشت سر حمله به برج‌های تجاری قرار ندارد. دولت طالبان، فقط بندرگاه این حرکت بود نه عامل هدایت آن. گروه‌های اسلامی سنی و گروه‌های شیعی این اقدام را محکوم کردند؛ اما گروه‌هایی که این حرکت را تایید نمودند، از زمره گروه‌های اسلامی شناخته شده و مهم

متمایز بود. اهداف، دیگر محدود به سیاست‌مداران نبود، بلکه همچنین شامل روشنفکران و غرب‌گرایان نیز می‌شد و آنان نیز مخصوصاً در جوامعی مانند مصر و الجزایر مورد هدف قرار می‌گرفتند. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد در این دوره، بنیادگرایان، از گرایش سیاسی به مردم و بسیج و آگاهی بخشی توده‌ای، به سوی اقدامات گسترده‌تر و غیرمعتوف به سیاست داخلی روی نموده‌اند. وقتی دو سفارتخانه آمریکا در آفریقای شرقی در آگوست ۱۹۹۸، منهدم شدند و سپس تداوم همین نحوه عملیات در دوره‌های بعد ادامه یافت، این اعتقاد تقویت شد که این حملات از خاک افغانستان و توسط شخص بن لادن هدایت می‌شود. آمریکاییان معتقد بودند که حملات ۱۹۹۸ به بعد، دور جدیدی از حملات بنیادگرایان بود. (Roy, 2001: 78) واقعیت هم این بود که جوانانی که از سال ۱۹۹۸ به بعد، در حملات شرکت می‌جستند، دیگر اشتراکی با پیشینیان خود نداشتند. آنها کاملاً غربی شده بودند یا اساساً غربی بودند، یعنی در غرب درس خوانده بودند، دوره‌های طولانی زندگی کرده بودند، خویشانی داشتند و در مواقعی حتی ملیت غربی داشتند. آنها سابقه فعالیت مسلحانه هم نداشتند و مخصوصاً فاقد هرگونه ارتباطی با سازمان‌های

نبودند، بلکه گروه‌های حاشیه‌ای و بی‌اهمیت انگاشته می‌شدند. انسان‌هایی که شبکه القاعده بر روی آنان استوار است نیز کسانی‌اند که تاکنون مطمح نظر نبودند.

این شبکه بر روی دو نسل استوار است. نسل اول افغان‌ها و غیرافغان‌هایی (عمدتاً اعراب)، که در دوره هجوم روسیه شوروی در افغانستان گرد آمده و می‌جنگیدند و نسل دوم نیز گروه‌هایی از جوانان هستند که اغلب‌شان در دهه ۹۰ سربازگیری شده‌اند و تاریخی از فعالیت‌های دینی یا مبارزه‌گری سیاسی ندارند. شبکه بن‌لادن امروزه همان قدر از نظر عناصر درونی خود غربی است که فضای عمل آن غربی است. در واقع می‌توان بدین گونه گفت که: «گرایشی به شدت غرب‌ستیز و غرب‌گریز، در پی سربازگیری از غربیان است» (Roy, 2001: 80). حوزه تحرک بن‌لادن خاورمیانه نیست (یا نبود. ما هنوز به درستی نمی‌دانیم کدام فعل را باید به کار برد)، بلکه تمام جهان پیرامونی اسلام است؛ از افغانستان و فیلیپین و کشمیر تا سرزمین‌های غرب و این برخلاف همه جنبش‌های اسلام‌گرای پیشین در تاریخ خاورمیانه است که استراتژی تسلط بر دولت یا نیل به قدرت دولتی را تعقیب می‌کردند. در مورد بن‌لادن، ما با یک رادیکالیسم

فراسرزمینی مواجه هستیم که از قبایل پشتون تا حومه‌های لندن و نیویورک را برمی‌گیرد؛ اما از کنار خاورمیانه با بی‌توجهی می‌گذرد. بن‌لادن به ملت‌ها و دولت‌ها بی‌توجه است. توجه او به ترتیب، معطوف به مسلمانان، یهودیان و مسیحیان است. اگر تأکید صرف بر شریعت را برنامه سیاسی تلقی نکنیم، القاعده فاقد برنامه‌های سیاسی مشخصی است. بن‌لادن اگر هم یک برنامه سیاسی خاص داشته باشد، عبارت است از جهاد همچون یک خط مشی (آیا بگوییم جهاد برای جهاد؟). او هیچ سازمانی که به آن متکی باشد، هیچ جبهه قانونی و هیچ شبکه حزبی‌ای ندارد. سربازگیری او فقط بر یک مبنای فردی استوار است؛ مردان جوانی برگزیده می‌شوند که در معرض نوعی دگرگونی درونی‌اند و در کشاکش و ورطه یک زندگی دوگانه میان مادیت و معنویت دست و پا می‌زنند. در یک کلام سیستم کاری بن‌لادن، بیشتر به یک فرقه مذهبی شباهت دارد تا یک جنبش سیاسی.

بن‌لادن و عناصر او محصول گونه‌ای جهانی شدن هستند. جابه‌جایی جمعیت‌ها از طریق تبعیدها و مهاجرت‌ها، قبیله‌گرایی علمی، یعنی نقل و انتقالات از دانشگاهی به دانشگاه دیگر در مقیاس جهانی. نهادهای

چپ‌گرایانه به وضوح آشکار است، اما شبکه‌های جدیدی که بن‌لادن معرف یا حکایت‌گر آنها است، مثل یک حزب لنینیستی عمل نمی‌کنند، یعنی تشکیلات آن، جبهه‌ای از یک جنبش توده‌ای را شکل نمی‌دهند (اتحادیه سازی‌ها، جهت‌دهی مجامع صنفی و غیره). هیچ نماد قانونی وجود ندارد، روشنفکران و روزنامه‌نگاران نیز بسیج نشده‌اند.

نتیجه آنکه این بنیادگرایی خاص گرایانه دینی، گرچه گسترده، اما ضعیف و ناپایدار است. در نهایت، جنبش جدید بنیادگرایی ظرفیت فراوانی برای آسیب رساندن به غرب دارد. این جنبش کاری به مسائل واقعی (ملی باشد یا جهانی) ندارد، برخلاف دیگر جریان‌ها اسلام‌گرا - نظیر جمهوری اسلامی ایران - هدف نیل به قدرت در هیچ کشوری را تعقیب نمی‌کند. در واکنش به تاریخ طولانی حقارت و سرخوردگی، امکان انتقال را فراهم آورده است، اما امید و جایگزینی را نشان نمی‌دهد.

با وجود این، بن‌لادن یا رهبرانی نظیر او، راقم خطری آن‌سان وسیع و بزرگ هستند که می‌توان آن را فوق‌العاده استراتژیک دانست. جای تردید نیست که منافع استراتژیک آمریکا، حمله به کشورهای اسلامی

موعظه‌گر فراملی و فراملیتی و غیره. (Roy. 119: 2001) بن‌لادن نماینده یک بنیادگرایی سنی، از نظر ایدئولوژیک محافظه‌کار و فراملی (هم از نظر ایدئولوژیکی و هم از نظر سربازگیری) است.

جریان القاعده، کمتر انشعابی از جنبش‌های بزرگ و مهم پیشین است و بیشتر ناشی از رادیکالیزه شدن مراکز فکری محافظه‌کار (مانند طالبان، مدارس دینی پاکستان و محافل در عربستان) می‌باشد.

القاعده و بن‌لادن، به استثنای مصر، در سطح جهان اسلام (اسلام در هر جای جهان) عمل می‌کنند، یعنی از آنجا نیرو می‌گیرند، خودشان را آنجا قرار می‌دهند و در آن سطح عمل می‌کنند؛ اما در همان حال، گرانیگاه خود را بر یک امتزاج افغانی - پاکستانی قرار داده‌اند. بدین ترتیب اگر دقت شود، القاعده یا جنبش جدید، جهت‌گیری توأمان جهانی و حاشیه‌ای وسیع و گسترده (محاط)، علیه مرکزی محدود و محصور است. در این میان، هیچ کشوری که مرکز این بنیادگرایی تازه باشد، وجود ندارد. بنیادگرایی‌های تازه حول محور بن‌لادن به هم گراییده‌اند، اما بن‌لادن بیشتر یک متحدکننده افراد است تا گروه‌ها. با وجود اینکه در برخی رفتارها و تعالیم بنیادگرایان مسلمان، ردپای آموزه‌های

گزینش شده‌ای را ایجاب می‌کند. نخبگان سیاست آمریکا، حتی اگر به جنگ صلیبی عقیده نداشته باشند و این فرض و تصور برای آنان جذابیتی نداشته باشد، عملاً و ناگزیر به سوی گونه‌ای جنگ صلیبی پیش خواهند رفت. جنگ صلیبی، اگر معنایی محدود و تاریخی برای آن قائل نباشیم، نه یک موضوع عقیدتی بلکه یک واقعیت عینی است. واقعیتی که رخ داده و در حال رخ دادن بیشتر است. حال، هر نامی که مایلیم، می‌توان بر آن گذارد، مثلاً می‌توان آن را مبارزه مؤثرتر با تروریسم بین‌الملل نام نهاد، اما در هر حال روشن است یک ابرقدرت پروتستان، متأثر از تحولاتی دینی - اجتماعی، مایل است حضور نظامی قاطع‌تری در جهان اسلام داشته باشد. این ابرقدرت پروتستان، بنیادگرایی اسلامی را به گونه‌ای می‌نگرد که تمایل به حضور نظامی در جهان اسلام، نتیجه طبیعی آن نگرش است.

(Gipplin. 2002: 120)

آمریکا از یک سو و جهان اسلام از سوی دیگر به تروریسم یا بنیادگرایان رادیکال القاعده، به گونه‌های متفاوتی می‌نگرند.

جهان اسلام به درون این جنبش می‌نگرد و در آن اعتقاد دینی، مظلومیت، ستم اسرائیل،

نابرابری و تحقیر و میل به عدالت را می‌بیند؛ اما آمریکا به بیرون اسلام‌گرایی می‌نگرد و در آن تروریسم، بی‌ثبات‌سازی، عدم مدنیت و تعصب کور را می‌نگرد. اولی به بود می‌نگرد و دومی به نمود. از این‌رو طبیعی است که هیچ یک با استدلال‌های دیگری قانع نشود. در اینجا یک اصل مهم وجود دارد. نیروی بنیادگرایی در جوامع خاورمیانه‌ای، رنجبران شهری و طبقات تهیدست نیستند، آنها اصولاً سیاسی نیستند تا سپس بخواهند هوادار بنیادگرایی سیاسی باشند. اسلام‌گرایان در این جوامع، از طبقات متوسط شهرنشین و دارای تحصیلات هستند. بسیاری با زبان انگلیسی آشنایی دارند و سفرهای سالانه تجاری و علمی به بازارها و محافل علمی غرب دارند. بدین ترتیب می‌توان گفت اسلام رادیکال، علی‌رغم ادعاهای موجود، به هیچ وجه دین طبقات انسانی سنتی و سطح پایین جوامع اسلامی نیست.

به طور کلی، نیرویی جدید در حال ظهور است که نمودگرایی‌های سیاسی - عاطفی یا ظاهرپردازی‌های خشن، فقط طلایه ظهور آن است. به عبارت دیگر، احتمالاً بنیادگرایی در نموده‌های اولیه آن که خشن، غیرمدنی و زیاده سیاسی است، خلاصه نمی‌شود. آنچه در بین این رفتارهای خشن و ضدتمدنی

یافتن بنیادگرایی سنی است. بازیگر اصلی، عربستان است. در پرتو شرایط و تحولات کنونی (بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر)، روندها در روابط آمریکا و عربستان، حساس‌ترین و دوران‌سازترین روندهای منطقه‌ای محسوب می‌شوند.

به عقیده الیویر روی، سوی دیگر اعمال فشارهای نظامی آمریکا بر برخی از کشورهای عرب نظیر عربستان، این واقعیت خواهد بود که پدیده بن‌لادن به طور محتوم به سوی بدل شدن به یک کیش شخصیت پیش خواهد رفت. هرچه اقدام آمریکا علیه بنیادگرایی جدید، شدیدتر و قاطع‌تر باشد، کیش شخصیت بن‌لادن قوی‌تر خواهد شد. این امر، چنان که تصور شدنی است اصلاً به بن‌لادن اشاره ندارد، بلکه به تصویری عمومی از او ارجاع دارد. به عبارت دیگر، کیش شخصیت بن‌لادن، نمادی از خیزش خاص‌گرایی اسلامی است که بسیار چالش‌طلبانه‌تر و مدعیانه‌تر از ناصریسم و بسیار گسترده‌تر و عملیاتی‌تر از اندیشه حزب

بعث عمل می‌کند. (Roy, 2001: 149)

«به خداوند سوگند که آمریکا و کسانی که در آن زندگی می‌کنند، روی امنیت را نخواهند دید، مگر آنکه ما در فلسطین امنیت داشته باشیم. و همه ارتش‌های کفر، سرزمین

نهفته است، خود خشن و ضدتمدنی نیست، بلکه جوشش‌گرایی یک حس مبهم ولی قدرتمند و گسترش‌طلب دینی است که ندای عدالت‌طلبی جهانی و رفع تبعیض در روابط بین‌الملل و غیره را برای حفظ هویت خاص خود سرداده، اما هنوز به انجام خود نرسیده و از این‌رو هویت قابل درک نیافته است.

در هر حال روشن است که جهان غرب و مشخصاً دولت‌های غربی، خود را بیشتر با روحیه و سطح، یعنی همان رفتارهای خشن و غیرمدنی، درگیر کرده است و با اقدام علیه سطح یا نمود، ساده‌اندیشانه در اندیشه مصافی بنیادین با بنیادگرایی است. این نحو مواجهه با سطح و روحیه می‌تواند به هدف خود برسد یا نرسد. اما مهمی که باید بدان توجه داشت این است که آنچه را که تاریخ آورده باشد، فقط تاریخ می‌تواند ببرد (نه برنامه‌های دولتی، نه کیاست رهبران، نه نیروی ارتش‌ها و غیره ...).

در این شرایط صلیبی جدید که بازیگر اصلی را جهان غرب می‌شناسیم، بازیگری اصلی جهان اسلام کدام کشور است؟ آن کشور که به دلایل متعددی که می‌دانیم ایران نیست. جمهوری اسلامی ایران از دهه ۹۰ به این سو، به نحو مفید و لطف‌آمیزی در حاشیه نسبتاً امنی قرار گرفت که ناشی از اهمیت

رسول الله را ترک گفته باشند...». بن لادن سخنانی از این دست که عزم و اراده خلل ناپذیر و اعتقاد سختی را انعکاس می دهند، به کرات بیان کرده است. شخص وقتی عبارات او را می خواند، ناخودآگاه می اندیشد که صاحب این عبارات مرحله اقدام، فاصله چندانی ندارد. درست یا غلط، تحولات مربوط به حادثه ۱۱ سپتامبر به نام بن لادن گره خورده است. دولت آمریکا غرور زخم خورده خود را دست مایه هدایت همه نیروهای خود به سوی منکوب کردن همه آن بنیادگرایی ای قرار داد که با نام بن لادن گره خورده بود. اما مشکل آنجاست که این جریحه دار شدن غرور دوجانبه است. بن لادن همچنان که تجلی غرور جریحه دار شده دولت آمریکا است، مهم تر از آن تبلور غرور، جریحه دار شده اعراب مسلمان از آغاز قرن بیستم به این سو که اصلی ترین عرصه آن فلسطین است نیز هست. در ذیل نام بن لادن، مسئله فلسطین و اسرائیل و شکست اعراب از آن، در هفتاد سال پیش تاکنون، با حضور نظامی کنونی آمریکا در افغانستان پیوند خورده است. از این رو است که در نگاه اول به نظر می رسد حمایت شهروندان معمولی و برخی از سیاسیون اعراب از بن لادن تا اندازه زیادی ریشه در حمایت آمریکا از اسرائیل

دارد و به عبارت دیگر، حمایت ها از بن لادن، ناشی از حمایت آمریکا از اسرائیل است (مزیتی که این زمان بن لادن دارد یعنی حمایت قلبی اعراب، صدام در جنگ دوم خلیج فارس، مترصد مالکیت بر آن بود). اما این مسئله از این حد فراتر می رود و توسط بن لادن جهانی تر می شود:

«صلیبیون و یهودیان، دست در دست هم، می خواهند به قلب اسلام یعنی مقدس ترین مکان های ما در سرزمین عربستان یعنی مکه و مدینه و مسجد پیامبر (ص) حمله کنند.»^۵ بن لادن در واقع مسلمانان را به هوشیاری تاریخی در مقابل یک جنگ تمدنی فرامی خواند. اصولاً عقاید بن لادن در آخرین تحلیل، مبتنی بر فرضیتی از جنگ یهودیان و مسیحیت پروتستان (به قول مرحوم شریعتی، مسیحیت یهودی شده)، علیه مسلمانان است.

ویژگی های جریان بنیادگرای القاعده

در یک جمع بندی نهایی، ویژگی های جریان القاعده را می توان به صورت زیر برشمرد:

۱. از یک سو، نشانه بروز بحرانی رو به گسترش در جامعه اسلامی و شکاف میان دو نوع اسلام - مصلحت گرا و رادیکال - و از

فرهنگی - هویتی، چه در جهان اسلام و چه در غرب، مورد توجه مضاعف واقع شده است.

۷. نیروی بنیادگرایی در جوامع خاورمیانه‌ای، روستاییان، رنجبران شهری و طبقات تهیدست نیستند. آنها اصولاً سیاسی نیستند تا سپس بخواهند هوادار اسلام‌گرایی سیاسی باشند. بنیادگرایان در این جوامع از طبقات متوسط شهرنشین و دارای تحصیلات هستند. بسیاری با زبان انگلیسی آشنایی دارند و سفرهای سالانه تجاری و علمی به بازارها و محافل علمی غرب دارند.

۸. بدین ترتیب می‌توان گفت، بنیادگرایی اسلامی رادیکال، علی‌رغم ادعاهای موجود، به هیچ وجه دین طبقات انسانی سنتی و سطح پایین جوامع اسلامی نیست.

۹. القاعده، نقطه پیوند اسلام رادیکال، تروریسم و جهانی شدن می‌باشد. در واقع، چنانکه پیشتر آمد، جهانی شدن و فشارهای همگون‌ساز ناشی از آن، موجب بروز مقاومت و واکنش‌های خاص‌گرایانه نظیر رادیکالیسم اسلامی و خشونت‌گرا می‌گردد. از سوی دیگر همین جریان همگون‌ساز، با امکان‌پذیر نمودن دسترسی به فناوری‌های نوین اطلاعات و ارتباطات، این جنبش

سوی دیگر، محصول جهانی شدن به حساب می‌آید.

۲. واکنشی است سیاسی - تروریستی، به بحران معنای ناشی از فرایند ادغام‌گر و همگون‌ساز جهانی شدن، که در قالب فعال کردن روح خاص‌گرایی در مذهب اسلام بروز یافته است.

۳. جریانی است مدرن؛ چه از نظر اعضا و چه از نظر عواملی که منجر به پیدایش آن شده‌اند و چه از نظر کاربرد و برخورداری از فناوری نوین. به برکت همین فن‌آوری نوین، القاعده از حمایت دولتی نیز بی‌نیاز شده و به جنبشی جهانی بدل گردیده است.

۴. متأثر از آموزه‌های چپ‌گرایانه است که می‌توان ریشه‌های این ویژگی را در دوران پیش از فروپاشی شوروی سابق باز یافت.

۵. تروریسم القاعده، خشونتی است علیه شاکله تمدن غرب، که در نگاه آسیب‌شناسانه، یا بازتولید خشونت جهانی، به عنوان تنها سلاح خود، ریشه تمامی ضعف‌های تاریخی و غیرتاریخی مسلمانان را در غرب می‌بیند.

۶. جریانی است ناپایدار که بیشتر به دلایل و مصارف سیاسی تا دلایل واقعی

تروریستی را بیش از پیش تقویت نموده و به عبارت بهتر؛ آن را جهانی می‌کند.

فرجام

فرآیند جهانی شدن از طریق بازسازی فضا و زمان، نفوذپذیر ساختن مرزها و گسترش چشمگیر فضای اجتماعی، منابع و شرایط لازم برای هویت‌سازی و معنایابی سنتی را تا حدودی بسیار زیاد از بین می‌برد. در نتیجه نوعی بحران هویت و معنا پدید می‌آید و بازسازی هویت، گریزناپذیر می‌شود. برخی افراد چیره شدن بر بحران را صرفاً در گروه توسل به منابع و شیوه‌های سنتی هویت‌سازی می‌دانند و بدین ترتیب بستر اجتماعی مناسبی برای خاص‌گرایی‌های فرهنگی و عمده‌ترین شکل آن یعنی رادیکالیسم اسلامی، فراهم می‌شود. در واقع ویژگی‌ها و عناصر ایدئولوژیک این گونه خاص‌گرایی‌ها، بازتاب نیازهای روانی این گونه افراد است که برای حفظ آنها به انجام اعمال خشونت‌آمیز و تروریستی دست می‌زنند.

آیا این خاص‌گرایی‌ها گریزناپذیرند؟ بی‌گمان یافتن پاسخ این پرسش در گرو آگاهی از گریزناپذیر بودن یا نبودن بحران

هویت و معنا است و دستیابی به این آگاهی هم مستلزم درک درست فرایند جهانی شدن است. بنابراین اکنون در مقام نتیجه‌گیری، با نگاهی متفاوت به فرایند مورد نظر و پیامدهای آن، این پرسش را محور بحث قرار داده، به چند نکته اشاره خواهیم کرد.

دست کم به لحاظ تاریخی می‌توان گفت که فرایند جهانی شدن، تحولی برگشت‌ناپذیر است. نه تنها نمی‌توان شرایط پیش از مرحله متأخر جهانی شدن را احیا کرد، بلکه متوقف ساختن این فرایند یا حتی کندتر کردن شتاب آن ناممکن است. هر روز که می‌گذرد گستره و شتاب فرایند جهانی شدن بیشتر می‌شود، تأثیرپذیری افراد و گروه‌های مختلف از این فرایند فزونی می‌یابد و امکان برکنار ماندن از تأثیرات آن کاهش می‌پذیرد. به همین دلیل شکل‌گیری نوعی بحران هویت و معنا نیز که در خاص‌گرایی فرهنگی و رادیکالیسم اسلامی نمود می‌یابد، گریزناپذیر است.

فرایند جهانی شدن از سویی، با فراگیر کردن فرهنگی خاص، عرصه را بر فرهنگ‌های دیگر تنگ می‌کند و به یک سری فرهنگ‌ها دامن می‌زند. وجه غالب فرهنگی که جهانگیر می‌شود، فرهنگ

توسل به «مک ورلد» به یک مصرف‌کننده تبدیل می‌شود و با جست‌وجوی هویت در قالب خاص‌گرایی فرهنگی به «قبیله‌ای» خاص تعلق می‌گیرد. ولی به صورت یک شهروند در نمی‌آید و بدون شهروندان هم دموکراسی منتفی می‌شود. (Barber, 2000: 24)

اگر دو جریان نام برده نمی‌توانند بازسازی هویت را بدون تجاوز به حقوق انسان به عنوان انسان ممکن کنند، آیا راه سومی وجود دارد؟ پاسخ ما به این پرسش مثبت است. گرچه فرایند جهانی شدن بازسازی فضاهای نسبتاً بسته اجتماعی - فرهنگی جوامع سنتی را تقریباً غیرممکن می‌کند، امکان‌های جدیدی هم برای هویت‌سازی فراهم می‌کند. البته هویتی که در جامعه جهانی و با استفاده از چنین امکان‌هایی ساخته می‌شود، با هویت ساخته شده در جوامع سنتی متفاوت است، چراکه برمبنای رابطه‌ای متفاوت با مکان شکل می‌گیرد.

بی‌گمان فرایند جهانی شدن، روابط اجتماعی را از قید مکان و محل رها می‌کند و در فضا و زمان بسیار پهناوری گسترش می‌دهد. اما این تحول به معنای پایان زندگی مردم در چارچوب محل‌های واقعی نیست،

مصرفی غرب، به ویژه فرهنگ آمریکایی است. این فرهنگ جهانی نه تنها حامل و حامی منافع خاص است، بلکه منابع لازم برای بازسازی هویت را هم نمی‌تواند تأمین کند. از سوی دیگر، جهانی شدن با مختل کردن هویت‌سازی سنتی، یک بحران فراگیر هویت و معنا در جوامع مختلف جهان پدید آورده، بستر بسیار مناسبی برای خاص‌گرایی فرهنگی فراهم می‌کند. بدین ترتیب دو جریان فرهنگی ناشی از جهانی شدن تقریباً همه جوامع جهان را فرامی‌گیرد.

اگر ارزش و اعتبار اصولی مانند آزادی، برابری، حقوق بشر و دموکراسی را بپذیریم، بی‌تردید باید گفت که نه فرهنگ مصرفی امکان عبور از بحران هویت و معنا را فراهم می‌کند نه خاص‌گرایی فرهنگی خشونت‌آمیزی نظیر رادیکالیسم اسلامی. از آنجا که در هیچ‌کدام از این دو جریان، انسان به عنوان انسان، محلی از اعراب ندارد، اصول و بنیادهای نام برده آشکارا نادیده گرفته می‌شوند و فرد در عرصه تاخت و تاز قبیله‌گرایی و مصرف‌گرایی گرفتار می‌آید. چنانکه به باور برابر در دنیای زیر سلطه «جهاد»* و «مک ورلد»**، هر شخص با

بلکه ویژگی این محل‌ها را دگرگون می‌کند. بنابراین نمی‌توان گفت فرایند جهانی شدن، به واسطه نیروهای اجتماعی انتزاعی و دوردست که زندگی انسان‌ها را بیش از پیش شکل می‌دهند، آسایش و آرامش وجودی ناشی از تجربه اجتماعی محلی را نابود می‌کند. مردم هنوز هم می‌توانند در چارچوب بسترهای محلی زندگی، خود نوعی احساس آشنایی و نزدیکی آرامش‌بخش داشته باشند، اما این احساس به هیچ روی از «خاصیت‌های مکان محلی شده» ناشی نمی‌شود.

(Tominson, 1999b: 108)

به بیان دیگر، این امکان همچنان برای انسان‌ها باقی است که در محل‌های خود «در خانه بودن» را احساس کنند، هرچند تا حدودی آگاه هستند که این محل‌ها مکان‌های «خیالی» هستند و ویژگی‌های آشنای موجود در آنها مختص آنها نیستند بلکه توسط نیروهای دوردست‌تر در محل مورد نظر قرار داده شده‌اند. (Giddens, 1990: 140-41) پس در دنیای کنونی، انسان‌ها مکان‌های محلی خاص خود را دارند و می‌توانند به واسطه آنها، اما با آگاهی از پیوند و رابطه آن مکان‌ها با بستر جهانی، هویت پیدا کنند.

فرآیند جهانی شدن، منابع هویت را هم بسیار افزون می‌کند. برخلاف جوامع سنتی که دربرگیرنده منابعی محدود و معین برای ساخت هویت بودند، امروزه هر فرد به بازار بسیار غنی منابع و مصالح هویت دسترسی دارد و به آسانی می‌تواند نیاز هویتی خود را از آن تامین کند. گذشته از این، نه تنها مانع و محدودیتی عمده در دسترس افراد به منابع پرشمار و گوناگون هویت وجود ندارد، بلکه امکان بهره‌برداری فعالانه از این منابع هم فراهم است. افراد می‌توانند برپایه علایق و جایگاه خود، ترکیب‌های مختلفی از منابع هویت‌ساز ایجاد کنند و یا اینکه منابع موجود در دسترس را مطابق میل و سلیقه خود بومی و محلی کنند؛ مانند بومی کردن موسیقی غربی.

این بومی کردن با نوعی احیای امر محلی و خاص پیوند می‌یابد. برخلاف دیدگاه نظریه‌پردازان و پژوهشگران که از نابودی خاصیت و تفاوت سخن می‌گویند، می‌توان گفت که فرایند جهانی شدن، امکان باز تولید امر خاص را به صورتی دیگر فراهم می‌کند. چنانکه رابرتسون تأکید می‌کند، فرایند جهانی شدن صرفاً معطوف به یک فرهنگ جهانی نیست، بلکه معطوف به این هم هست که مردم چگونه به طور فزاینده‌ای فرهنگ‌ها،

زندگی اجتماعی از سفت و سخت شدن آنها جلوگیری می‌کند. مختلط و ترکیبی بودن، ویژگی دیگر هویت‌های مورد بحث است. اهمیت این ویژگی هنگامی برجسته‌تر می‌شود که خطرناک بودن جست‌وجوی هویت و فرهنگ «ناب» در قالب بنیادگرایی‌های مذهبی را مدنظر داشته باشیم. پیچیده و چندگانه بودن هم از ویژگی‌های این هویت‌ها به شمار می‌آید که با زندگی اجتماعی پیچیده در جهان کنونی انطباق دارد.

همچنین باید گفت که به واسطه این نوع هویت‌سازی ترکیبی، تعریف میان امر عام و امر خاص برقرار می‌شود. افرادی که خویشتن خود را به این صورت بازسازی می‌کنند، نه تنها با خاص‌هایی مانند مکان، محل و فرهنگ معین هویت می‌یابند، از امور عام و شرایط جامعه بزرگ‌تر (جهانی) نیز غافل نمی‌شوند. از این‌رو تردیدی نیست که چنین هویت‌هایی با زندگی اجتماعی در جامعه جهانی متناسب و هماهنگ هستند، چراکه هم از خاص‌گرایی کوتاه‌بینانه و پرخطر جلوگیری می‌کند و هم یک دست شدن و همگونی فرهنگی را مانع می‌شود. رابرتسون از این ویژگی با عنوان «تحول پارادوکسیکال

سنت‌ها و هویت‌های محلی خود را در قالب الگوهای جهانی شده، عام می‌سازند.

در واقع آگاهی از خاص و بی‌همتا بودن، فقط از راه مقایسه با «دیگرهای» همسان امکان‌پذیر است. مثلاً ژاپنی‌ها و آمریکایی‌ها به کمک چنین مقایسه‌ای، درباره خودشان آگاهی بیشتری کسب می‌کنند. به عبارتی، جهانی شدن یعنی «پلورالیسم خودآگاه». (Beyer, 1998: 306) با توجه به این نکات می‌توان گفت که فرایند جهانی شدن در عین از میان بردن منابع، امکانات و شرایط هویت‌سازی سنتی، منابع، امکانات و شرایط جدیدی را هم فراهم می‌کند. بر این اساس، بی‌تردید، گذر از بحران هویت و معنا صرفاً در گرو توسل به خشونت تروریستی یا تسلیم در برابر فرهنگ مصرفی نیست. هر فرد می‌تواند با استفاده از آن امکانات و شرایط، هویت خود را بازسازی کند. بدون آنکه با تلاش بیهوده برای احیای فضاهای بسته فرهنگی - اجتماعی، اصول و بنیادهایی مانند آزادی، برابری، حقوق بشر و دموکراسی را به مخاطره اندازد.

هویت‌هایی که اینگونه ساخته می‌شوند، برخلاف هویت‌های ساخته شده در جوامع سنتی، بسیار سیال هستند و سیال بودن

عام گرایی و خاص گرایی» یا «عام کردن خاص گرایی و خاص کردن عام گرایی» یاد می‌کند. (Robertson. 1992: 100)

به طور کلی این گونه هویت‌سازی با ساختار پیچیده و پلورالیستی جوامع معاصر متناسب است و امکان نوعی باز سرزمینی کردن را در قالب گستره جهانی فراهم می‌کنند. افرادی که هویت خود را اینگونه می‌سازند، باید از تعلق به دنیای بزرگ‌تر و نیز وجود بسیاری فرهنگ‌های دیگر آگاه باشند، ولی در عین حال به دام نسبی گرایی محض در نیفتند. آنان که با کوله‌باری از دانش و قدرت گام در راه شناخت «چیستی» و «کیستی» خود نهاده‌اند، (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۶۰) می‌توانند از لحاظ قومی و فرهنگی هم در جهان زندگی کنند و هم در محل.

پانوشتها

۱. فرهنگ رجایی، جهانی شدن و جامعه اطلاعاتی، ص ۲۶.

۲. ارنست گلنر، جهانی شدن خرد و دین: ص ۸۷.

3. Disinformation programmes

4. Also See: Hall, S. 1996: the Question of culture identity – In S. Hall, D. Held and A. Mcgrew. Cambridge. Polity.

۵. فرازی از سخنان بن‌لادن که به صورت نوار صوتی در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۳، به دفتر شبکه تلویزیونی الجزیره در اسلام‌آباد پاکستان ارسال و سپس از طریق این شبکه پخش می‌شود.

به طور کلی این گونه هویت‌سازی با ساختار پیچیده و پلورالیستی جوامع معاصر متناسب است و امکان نوعی باز سرزمینی کردن را در قالب گستره جهانی فراهم می‌کنند. افرادی که هویت خود را اینگونه می‌سازند، باید از تعلق به دنیای بزرگ‌تر و نیز وجود بسیاری فرهنگ‌های دیگر آگاه باشند، ولی در عین حال به دام نسبی گرایی محض در نیفتند. آنان که با کوله‌باری از دانش و قدرت گام در راه شناخت «چیستی» و «کیستی» خود نهاده‌اند، (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۶۰) می‌توانند از لحاظ قومی و فرهنگی هم در جهان زندگی کنند و هم در محل.

به بیان دیگر آنها می‌توانند فراتر از گستره محلی، درباره پیامدهای فراگیر و طولانی مدت کنش‌ها بیندیشند، منافع جهانی مشترک را بشناسند و در یک گفت‌وگوی آگاهانه با دیگران، که موضوعی متفاوت دارند، بر سر نحوه پیشبرد این منافع مشترک شرکت کنند. اینگونه هویت‌های سیال، پیچیده و چندگانه گرچه آرامش و امنیت موجود در جوامع سنتی را تأمین